

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

الحاج داکتر امین سعیدی "سعید افغانی"

۰۵ مارچ ۲۰۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه و تفسیر سورة

الْمُدَّثِّرُ - ۳

سورة الْمُدَّثِّرُ در مکه مکرمه نازل شده و دارای پنجاه و شش آیت و دو رکوع می باشد.



مرگ اسرافیل:

علمای اسلام در این مورد اختلاف نظر دارند:

۱- اکثر اهل علم می گویند: تمام ملائکه و از جمله اسرافیل نیز می میرد و ملک الموت مأمور مرگ وی می شود و بعد الله متعال ملک الموت را نیز می میراند و سپس همه را زنده می کند.

دلیل خود را حدیث طولانی «صور» بیان کرده اند که در قسمتی از آن حدیث چنین آمده: «...ثم یجیء ملک الموت إلى الجبار، فيقول: يا رب، قد مات حملة العرش، فيقول الله وهو أعلم: من بقى؟ فيقول: بقيت أنت يا رب، الحى الذى لا تموت، وبقى جبريل وميكائيل، وبقيت أنا، فيقول الله: فليمت جبريل وميكائيل، فيموتان، وينطق الله العرش فيقول: يا رب، تميت جبريل وميكائيل؟ فيقول الله له: اسكت، فأنى كتبت الموت على من تحت

عرشى، ثم یجیء ملک الموت إلى الجبار فيقول: يا رب، مات جبريل وميكائيل، فيقول الله وهو أعلم: فمن بقى؟ فيقول: بقيت أنت الحى الذى لا تموت، وبقيت أنا، فيقول الله: أنت خلق من خلقى، خلقتك لما قد ترى، مت... ثم قال: أنا الجبار، ثم ينادى: لمن الملك اليوم؟ ثم يرد على نفسه: لله الواحد القهار...».

یعنی: «سپس ملک الموت نزد خداوند آمده و می گوید: ای پروردگارا، ملائکه حاملان عرش نیز مردند، الله متعال باوجود آن که بهتر می داند می فرماید: چه کسی باقی مانده؟ ملک الموت می گوید: تو ای پروردگارا، کسی که زنده

است و هیچ گاه نمی میرد، و جبرئیل و میکائیل و من نیز زنده مانده ایم، الله می فرماید: جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد، عرش با الله سخن می گوید: ای پروردگار! جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد؟ الله به وی (عرش) می فرماید: ساکت باش! چرا که من مرگ را برای هرآن که زیر عرش باشد فرض کرده ام، سپس ملک الموت نزد الله برمی گردد و می گوید: ای پروردگار! جبرئیل و میکائیل نیز مردند، الله متعال با وجود آن که خودش بهتر می داند می فرماید: پس چه کسی باقی مانده؟ ملک الموت می گوید: شما زنده مانده اید که هیچ گاه نخواهی مرد، و من نیز مانده ام! الله می فرماید: تو یکی از مخلوقات منی، پس بمیر.. سپس الله می فرماید: منم جبار! سپس ندا می دهد: «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (امروز فرمانروائی از آن کیست؟) سپس خودش جواب می دهد: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» «از آن خداوند یگانه قهار است».

حدیث فوق در منابع زیر وارد شده است: ابن ابی الدنیا در «الاهوال» (۵۴) و ابن ابی حاتم در «تفسیرش» (۲۹۲۸/۹-۲۹۳۱) و أبو یعلیٰ - «إتحاف المهره» (۵۶/۸) - و طبری در «تفسیرش» (۳۳۱/۲۱) و بیهقی در «البعث والنشور» (رقم ۵۹۳) و سیوطی در «الدر المنثور» (۲۵۶/۷). اما این حدیث ضعیف است و لذا محل اعتبار نیست. ضعیف الترغیب والترهیب (۲۲۴). امام بخاری می گوید: حدیث صور صحیح نیست. «تهذیب التهذیب» (۵۲۴/۹).

۲- برخی از علماء می فرمایند که؛ اسرافیل و ملائکه حمل عرش نمی میرند.

۳- برخی می فرمایند؛ هیچ کدام از ملائکه نمی میرند.

و دلیل خود را حدیثی از شیخین ذکر کرده اند که از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»». (۷۳۸۳) و مسلم (۲۷۱۷).

یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمود: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». یعنی پروردگار! به عزتت که هیچ معبودی به جز تو وجود ندارد، پناه می برم. همان ذاتی که هرگز نمی میرد ولی جن و انسانها می میرند».

سپس با استناد به این حدیث می گویند: مفهوم حدیث چنین می رساند که هرآنچه غیر جن و انسان باشد، نمی میرند و ملائکه نیز نه جن هستند و نه انسان پس آنها نمی میرند.

حافظ ابن حجر در «فتح الباری» (۳۷۰/۱۳) این استدلال را به خاطر وجود آیت «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» نمی پذیرد.

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹)

آن روز، روز سختی است (۹)

«عَسِيرٌ»: سخت (ملاحظه شود سوره های: فرقان و سوره: قمر)

این روز واقعاً روزی سخت هولناک و خطرناکی است و امور بزرگی در این روز تحقق می یابد.

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۰)

بر کافران آسان نیست (۱۰)

در این روز دفاتر حسابدهی باز می شود، و کفار به عذاب و مجازات سنگینی روبه رو می شوند.

حضرت ابن عباس (رض) می فرماید که از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسک است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می دانند.

ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا (۱۱)

مرا با کسی که تنها آفریده ام واگذار (۱۱)

از کلمه «خَلَقْتُ وَحِيدًا» فهمیده می شود که در این روز هیچ چیزی به درد انسان نمی خورد، در دنیای امروزی که اموال و فرزندان در اطراف ما قرار دارند نباید به آن مغرور شویم، باید همیشه در فکر آن باشیم که روزی تنها آمدیم و تنها می رویم، یگانه چیزی که به درد ما می خورد و برای ما فایده می رساند، همانا اعمال حسنه ما است.

شان نزول آیت: ۱۱:

۱۱۴۹ - حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و آن بزرگوار برای او قرآن مجید را تلاوت کرد، مثل این که ندای روح پرور قرآن دل او را نرم کرد. این خبر به ابوجهل رسید. به نزد او آمد و گفت: ای عمو، قومت می خواهند که برای تو مال و ثروت جمع کند. [گفت: برای چه؟ ابوجهل گفت:] برای این که به تو ببخشند، چون نزد محمد رفته ای تا از دارائی او استفاده کنی، گفت: قریش خوب می داند که من ثروتمندترین آن ها هستم. ابوجهل گفت: پس در این صورت در باره محمد سخنی بگو تا قومت مطمئن شود که تو سخنان او را نپذیرفته ای و از او متنفّر هستی. ولید گفت: چه بگویم به خدا سوگند! در بین شما کسی پیدا نمی شود که به فنون شعر از من بیشتر آگاه باشد، نه به رجز [اشعاری که روز نبرد در مقام مفاخرت گفته می شود] نه به قصیده و نه به اشعار جن. سوگند به خدا سخنان محمد به هیچ کدام از انواع شعر شباهت ندارد. به خدا قسم! گفتار او از شیرینی و حلاوت خاصی برخوردار است کلامش بهجت آفرین و زیباست، اولش درخشان و آخرش فروزان است مدارج سخنش رفیع و بالاتر از آن سخنی نیست و به ما دون خود شکست می آورد. ابوجهل گفت: تا عیب او را نگوئی قبیله ات از تو راضی و خشنود نمی شوند. گفت: مرا بگذار تا در این مورد ببندیشم. بعد از لحظه ای تفکر گفت: سخنان محمد جادویی است که بر دیگران اثر می گذارد و خود او این جادو را از دیگری می آموزد. پس خدای متعال در این خصوص آیت «ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا» را نازل کرد. اسناد این روایت به شرط بخاری صحیح (واحدی در «اسباب نزول» ۸۴۲، حاکم ۵ / ۵۰۶ و بیهقی در «دلائل» ۱۹۸ / ۲ و ۱۹۹ به همین معنی روایت کرده اند... حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری صحیح می دانند راوی هایش راوی صحیح هستند. آخرش را بیهقی در «دلائل» ۲ / ۲۰۰ به همین معنی روایت کرده، اسنادش به خاطر جهالت محمد بن ابومحمد ضعیف است. عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» ۳۳۸۴ به این معنی روایت کرده این مرسل و در اسنادش یک راوی مجهول است. طبری ۳۵۴۱۹ به همین معنی روایت کرده است. طبری ۳۵۴۲۴ از ابن زید و طبری ۳۵۴۲۳ از ضحاک به قسم مرسل روایت کرده است. طبری ۳۵۴۲۱ از قتاده به طور مختصر روایت کرده این هم مرسل است. اصل خبر با طرق و شواهدش صحیح است. «کشاف» ۱۲۵۰ و «فتح بغوی» ۲۲۹۳ به تخریج محقق.)

۱۱۵۰ - ابن جریر و ابن ابوحاتم نیز از طریق دیگر به همین معنی روایت کرده اند. (تفسیر طبری، همان منبع، ج ۲۹، ص ۱۵۲). (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا (۱۲)

و به او دارائی بسیار فروان بخشیدم (۱۲)

«مَمْدُودًا»: زیاد. فراوان.

وَيَتَيْنِ شُهُودًا (۱۳)

و فرزندان آماده [به خدمت دادم] (۱۳)

ولید بن مغیره همیشه از امکانات زیاد و خوبی برخوردار بود، از جمله از نعمت و لذت ها داشتن تعدادی زیادی از فرزندان بود، که همیشه با وی و در کنارش در مکه مکرمه زندگی به سر می بردند، مؤرخین می نویسند که ولید بن مغیره سیزده فرزند داشت که همه شان پسر بودند و سه تن از فرزندان وی هریک بنام های خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا (۱۴)

و برای اووسائل زندگی را از هر نظر آماده ساختم (۱۴)

«تَمْهِيدًا» آمادگی

ولید بن مغیره طوری که در فوق متذکر شدیم، نه تنها داری پسران زیاد بود بلکه زندگی مادی آن در سطح خوبی در آن وقت قرار داشت، در بین قریش صاحب اختیارات و نفوذ قومی بود و در نهایت رهبر و زعیم بی مثل ومانند بود.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵)

(با این حال) باز هم از من طمع دارد که بر او بیفزایم! (۱۵)

ولید بن مغیره با همه امکاناتی از جمله ریاست قوم، اولاد، مال و سرمایه سرسام آوری که در اختیارداشت، هیچ وقت حاضر نشد که شکر نعمت الهی را به جای آورد وبا تمام عناد و دشمنی از قبولی اسلام و ادای تکالیف شرعی ابااء ورزید.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا (۱۶)

هرگز چنین نخواهد شد، زیرا او در مقابل آیات ما دشمنی می ورزید. (۱۶)

ولید بن مغیره با دشمنی خویش با آیات قرآنی و وحی که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده بود، کافر شد. «عنید» از «عناد» گرفته شده است؛ یعنی کافران با در نظر داشت این که حق را شناختند ولی از روی عناد و دشمنی به لجابت شروع کردند و حاضر به پذیرش واقعیت و حقیقت نگردیدند. به یک واقعیت باید اعتراف کرد، زمانی که یک بار مرض عناد و لجابت در انسان مستقر شود و آن به حیث عادتش مبدل گردد، منفی گرای و دشمنی اش به حدی می رسد که حتی، آیات الهی را نیز تکذیب می نماید. نباید فراموش کرد که مرض عناد و لجابت سبب زوال نعمت الهی می گردد.

سَأَزِيدُهُ صَعُودًا (۱۷)

(بلکه) به زودی او را به بالا رفتن بر گردنه سخت مجبور می کنم. (۱۷)

«أَرْهَقُ» (مشقت و سختی، همچنان این که بر انسان چیز سنگینی تحمیل شود که برداشت آن در توان وی نباشد) یعنی بزودی او را درگیر عذاب سخت و سنگینی می کنم.

«صَعُودًا» (سختیها، گردنه ها، در حدیث شریف آمده است که: «صعود کوهی از آتش در دوزخ است که او به بالا رفتن بر آن مکلف ساخته می شود پس چون دست خود را بر آن می گذارد، دستش ذوب می شود و چون دست خود را برمی دارد، دستش به حال خود بر می گردد و چون پایش را بر آن می گذارد، پایش ذوب می شود اما وقتی آن را برمی دارد، به حال خود باز می گردد». (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص الهروی، سوره مدثر)

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (۱۸)

همانا او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت. (۱۸)

«قَدَّرَ»: تعیین کرد. پیش چشم داشت. طرح ریزی کرد.

یعنی او مفکوره و طرح بدی را مطرح کرد و رسول الله صلی الله علیه وسلم را به سحر و ساحری متهم نمود.

فَقِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹)

پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۱۹)

هدف از «قَدَّرَ»، «تقدیر» به معنای مقایسه میان قرآن با سحر و شعر و کهانست است.

قرآن عظیم الشأن در مورد کفر و دروغ از کلمه «قُتِلَ» استفاده به عمل آورده است؛ طوری که در (آیت ۱۷، سوره عبس) می فرماید «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (مرگ به انسان که (بی ایمان) که تا این حد کفر می ورزد. همچنان در (آیت ۱۰، سوره ذریات) با زیبایی خاصی می فرماید: «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ» مرگ بر کسانی که دروغ می بندند.

ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰)

باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۲۰)

«ثم» که در این آیت مبارکه تذکر رفته است بر این امر دلالت می کند که نفرین بر وی هرچه بیشتر و مؤکدتر است. این تعبیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

ثُمَّ نَظَرَ (۲۱)

سپس بازنگریست (۲۱)

که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه در حقانیت آن باز تهمت ببندد.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (۲۲)

سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. (۲۲)

«عَبَسَ» «چهره در هم کشید».

«بَسَرَ» «أخم کرد، روی ترش کرد». چرا که چیزی نیافت تا قرآن را با آن طعن بزند.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۳)

باز پشت گردانید و تکبر کرد. (۲۳)

از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن اباء ورزید.

انکار از حق از جمله بزرگترین رذائل اخلاقی به شمار رفته و دارای آثار و عواقب شوم و بدی می باشد، که همواره مورد نهی و نکوهش دین مبین اسلام قرار گرفته است؛ طوری که قرآن عظیم الشأن خطاب به منکرین حق می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره آل عمران: آیت ۷۱). (ای اهل کتاب! چرا در حالی که به حقایق و واقعیات آگاهید، حق را به باطل مُشْتَبِه می کنید و آن را پنهان می دارید.) کافران متعصب برای گریز از پذیرفتن واقعیت ها و حقایق الهی، آنها را اموری موهوم جلوه می دادند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به سحر و جادو می کردند.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (۲۴)

پس گفت: این قرآن جز جادویی که از جادوگران پیشین حکایت شده چیزی نیست. (۲۴)

«يُؤْتَرُ» «نقل می شود، آموخته شده».

قابل تذکر است فحوی آیت مبارکه می رساند که قرآن عظیم الشأن با این فصاحت و بلاغت و با این اعجازی که دارد، حتی در نظر کافران، کلامی پر جاذبه و سحرآمیز است.

همچنان این اتهامات یک واقعیت را می رساند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای فضایل بزرگی اخلاقی می باشد که کفار نتوانستند در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ نقطه ضعفی بیابند تا به ایشان نسبت می دادند به جز از این که او را متهم به لقب سحر کردند.

إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵)

این فقط سخن انسان است (نه گفتار خداوند!) (۲۵)

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم سخت به اموری چون جادوگری و سحر معتقد بودند، از این رو، بهترین راه برای نشان دادن عدم حقانیت دعوت و اقدامات و معجزات انبیاء، نسبت دادن سحر به آنان بود تا مردم کار پیامبران را همچون کار ساحران بدانند که می‌توانند مرده ای را زنده گردانند، مریض را شفا دهند، عصائی را مانند افعی و یا مار جلوه دهند و یا به قدرت سحر الفاظ، مدعی آوردن کتاب از سوی الله تعالی باشند. از آیات قرآنی به وضاحت ملاحظه می‌شود که کافران و منکران نبوت، سحر و ساحری را به همه پیامبران نسبت داده اند.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که مقام نبوت هدیه و بخشش الهی است و هر کس از بندگان را که خود بخواهد و صلاح بداند به وی ارزانی می‌فرماید. نبوت منصبی نیست که بتوان از راه تلاش و کوشش بدان دست یافت، مقامی نیست که از کانال عبادت و زهد زیاد آن را به دست آورد، بلکه تنها وسیله و عامل نیل به آن طوری که یادآور شدیم همانا فضل و رحمت الهی است و بس «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (سوره البقرة: ۱۰۵). (کافران و مشرکان دوست ندارند که خیر و برکتی از جانب خدایان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند به هرکسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و الله تعالی دارای فضل و بخشش بزرگ است).

بنابراین نبوت «انتخاب و اختیار» است و هیچ احدی جز کسانی که پروردگار خود اراده کند (کسانی که شایستگی حمل این امانت و بار سنگین را داشته باشند)، نمی‌تواند به این مرتبه عظیم دست یابد، زیرا نبوت تکلیفی بزرگ و باری سنگین است جز مردان با همت و «أولوالعزم» شایستگی و توان حمل آن را ندارند چنان که خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (سوره المزمل: ۵). (ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد).

همچنان قابل تذکر است که نبوت مقام و منصب ارثی نیست که به وراثت از پدر به پسر برسد، پادشاهی و ملوکیت نیست که از راه غلبه و استیلاء بدان دست یافت، بلکه همانطوری که یادآور شدیم اختیار و انتخاب است، که خداوند متعال بهترین مخلوقات خود را به این مقام می‌گمارد و برجسته ترین بندگان خود را مأمور حمل این رسالت می‌نماید و آن‌ها را از میان انسان‌ها برمی‌گزیند و این مسؤولیت خطیر را بر دوش آن‌ها قرار می‌دهد. طوری که می‌فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۷۵» (سوره الحج: ۷۵) (خداوند از میان فرشتگان پیام‌آوران را برمی‌گزیند و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی همچون (موسی، عیسی و محمد را برمی‌گزیند) چرا که خداوند شنوا و بینا است).

وباز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَعَالًا وَعِمْرَانًا عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره آل عمران: ۳۳) (خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید).

بنابر همین منطق است که مشرکین و کفار قریش بر رسالت محمد صلی الله علیه وسلم خرده گرفتند و چون چیزی دیگر نیافتند او را متهم به سحر، کهنات و جنون کردند.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ كِتَابٍ فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِي نَزَّلْنَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (سوره انعام/۷) (اگر ما نامه ای روی صفحه ای بر تو نازل کنیم، و علاوه بر دیدن و خواندن آن را با دست‌های خود لمس کنند باز کافران می‌گویند: این، چیزی جز یک سحر آشکار نیست).

نسبت دادن سحر به پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق العاده او در افکار بود، و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که خلاف سنتهای خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می شد قیام کرد و به ضد آن سخن می گفت و دعوی رسالت از سوی الهی داشت.

ادامه دارد